



Submit Date: 31 August 2024
Revise Date: 01 November 2024
Accept Date: 09 November 2024
Publish Date: 02 December 2024

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Jurisprudential and Legal Analysis of the Impact of Obsessive-Compulsive Disorder (OCD) on the Obligation of Marital Compliance

Farid Hesami Ghahramanlo*¹, Hamed Hesami Ghahramanloo², Hossein Javadi³

1. MA Student, Department of Private Law, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran.

2. MA Student, Department of Criminal Justice and Criminology, Mahabad University, Mahabad, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Law, Urmia Branch, Islamic Azad University, Urmia, Iran.

* Corresponding Author's Email: Fariid.hesamii@gmail.com

ABSTRACT

Obsessive-compulsive disorder (OCD), as a recognized mental disorder, can have significant impacts on marital relations and the obligations arising from the marriage contract. Compliance (Tamkin) is one of the mutual rights and duties of spouses that, based on jurisprudential and legal foundations—particularly within the Iranian legal system—has been emphasized. The onset of OCD in one of the spouses, especially in severe cases where the individual loses behavioral control, poses a serious challenge to fulfilling the obligation of compliance, particularly specific compliance (sexual relations). This study, using a descriptive-analytical method, investigates whether refusal to comply due to OCD can lead to the forfeiture of rights typically revoked in cases of nushuz (disobedience). The findings indicate that nushuz is a concept grounded in intention and volition. Therefore, in cases where the individual with OCD involuntarily refuses compliance, they cannot be rightfully labeled as nashiz (disobedient spouse). However, if the individual knowingly refuses treatment, their conduct may be interpreted as constituting harm, which can, in turn, justify the application of nushuz-related rulings. Drawing upon Islamic jurisprudential and legal sources and analyzing the implications of OCD within spousal relationships, this study seeks to clarify the legal standing of this disorder in rulings related to marital compliance.

Keywords: Compliance (Tamkin), Nushuz (Marital Disobedience), Obsessive-Compulsive Disorder (OCD), Mental Illness, Spousal Rights, Islamic Jurisprudence, Obligation of Compliance, Non-Compliance, Obsessive Disorders

How to cite: Hesami Ghahramanlo, F., Hesami Ghahramanloo, H., & Javadi, H. (2024). Jurisprudential and Legal Analysis of the Impact of Obsessive-Compulsive Disorder (OCD) on the Obligation of Marital Compliance. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(3), 200-213.



تاریخ ارسال: ۱۰ شهریور ۱۴۰۳
تاریخ بازنگری: ۱۱ آبان ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۹ آبان ۱۴۰۳
تاریخ چاپ: ۱۲ آذر ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

بررسی فقهی و حقوقی تاثیر بیماری وسواس در الزام به تمکین زوجین

فرید حسامی قهرمانلو^۱، حامد حسامی قهرمانلو^۲، حسین جوادی^۳

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق خصوصی، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه جزا و جرم شناسی، دانشگاه مهاباد، مهاباد، ایران.

۳. استادیار، گروه حقوق، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Fariid.hesamii@gmail.com

چکیده

وسواس به عنوان یکی از اختلالات شناخته شده روانی، می تواند تأثیرات چشمگیری بر روابط زناشویی و الزامات ناشی از عقد نکاح داشته باشد. تمکین، از حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر است که بر اساس مبانی فقهی و حقوقی، به ویژه در نظام حقوقی ایران، مورد تأکید قرار گرفته است. در این میان، ابتلای یکی از زوجین به اختلال وسواس، به ویژه در موارد شدید که فرد کنترل رفتاری خود را از دست می دهد، چالشی جدی برای تحقق تمکین به ویژه تمکین خاص ایجاد می کند. پژوهش حاضر با بهره گیری از روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی این مسئله پرداخته که آیا امتناع از تمکین به دلیل ابتلا به بیماری وسواس می تواند موجب سقوط حقوق ناشی از نشوز شود یا خیر. یافته ها نشان می دهد که نشوز، مفهومی است مبتنی بر قصد و اراده، و در مواردی که فرد مبتلا به وسواس به صورت غیرارادی از تمکین امتناع می ورزد، عنوان "ناشز" یا "ناشزه" بر او صدق نمی کند. با این حال، چنانچه فرد با علم به بیماری، از درمان خود امتناع نماید، می توان رفتار او را مصداق آزار دانست و به تبع آن، حکم نشوز نیز در مورد وی جاری گردد. این پژوهش با تکیه بر منابع فقهی و حقوقی و تحلیل موردی اختلال وسواس در روابط زوجین، در پی تبیین جایگاه این بیماری در احکام مربوط به تمکین است.

کلیدواژگان: تمکین، نشوز، وسواس، بیماری روانی، حقوق زوجین، فقه اسلامی، الزام به تمکین، عدم تمکین، اختلالات وسواسی

نحوه استناددهی: حسامی قهرمانلو، فرید، حسامی قهرمانلو، حامد، و جوادی، حسین. (۱۴۰۴). بررسی فقهی و حقوقی تاثیر بیماری وسواس در الزام به تمکین زوجین. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۳)، ۲۱۳-۲۰۰.

تمکین به عنوان یکی از آثار غیرمالی عقد نکاح، نقش مهمی در استحکام خانواده ایفا می‌کند. این مفهوم نه تنها به اطاعت زوجه از زوج در مسائل جنسی محدود نمی‌شود، بلکه شامل طیف وسیعی از مسئولیت‌های متقابل در زندگی زناشویی است. با این حال، در برخی موارد، وجود اختلالات روانی نظیر وسواس می‌تواند مانعی جدی در برابر انجام وظایف زناشویی باشد. وسواس در دو بعد فکری و عملی، گاه به گونه‌ای شدید ظاهر می‌شود که فرد مبتلا قادر به تمکین ارادی نیست. این وضعیت، سبب ایجاد تعارض در شناسایی نشوز و آثار مترتب بر آن می‌شود؛ چرا که نشوز، مفهومی عمدی و ارادی بوده و بر قصد خودداری از تمکین مبتنی است. پرسش اساسی این است که در صورت ابتلای یکی از زوجین به وسواس، آیا امتناع از تمکین ناشی از بیماری، موجبی برای سقوط حقوق او خواهد بود یا خیر؟ آیا می‌توان عنوان «ناشز» یا «ناشزه» را به چنین فردی نسبت داد؟ و در مواردی که فرد بیمار، از درمان نیز امتناع می‌ورزد، چه حکمی بر رفتار او مترتب است؟

با گسترش اختلالات روانی در جامعه امروز، به‌ویژه وسواس که درصد قابل توجهی از جمعیت را درگیر خود کرده است، بررسی تأثیرات این اختلال بر روابط زناشویی، به‌ویژه الزام به تمکین، از اهمیت بالایی برخوردار است. از آنجا که نظام حقوقی ایران متکی بر اصول فقهی است و نهاد خانواده نیز از مهم‌ترین ارکان اجتماعی به شمار می‌رود، شناخت دقیق از موارد مجاز عدم تمکین، می‌تواند مانع از صدور احکام غیرمنطبق با واقع گردد. اهمیت دیگر این تحقیق، در پرداختن به خلأ مطالعاتی در زمینه بررسی اختصاصی تأثیر بیماری وسواس بر الزام به تمکین است، که تاکنون به‌صورت جامع در منابع فقهی و حقوقی بررسی نشده است.

در تحقیق حاضر سعی شده اهدافی از جمله بررسی فقهی و حقوقی تأثیر بیماری وسواس در الزام به تمکین، تبیین مفهوم الزام به تمکین و نشوز در نظام حقوقی ایران و تحلیل شرایطی که

وسواس می‌تواند مانع مشروع برای تمکین تلقی شود و ارائه راهکارهای قانونی و اخلاقی برای مدیریت روابط زناشویی در صورت ابتلای یکی از طرفین به وسواس مورد بررسی قرار گیرد همچنین به برخی سوالات موجود از جمله اینکه ۱- بیماری وسواس چه اثری بر الزام به تمکین زوجین دارد؟ ۲- آیا عدم تمکین ناشی از وسواس، موجب صدق عنوان ناشزه یا ناشز می‌شود؟ ۳- در چه مواردی بیماری وسواس موجب سقوط حکم نشوز می‌شود و در چه مواردی خیر؟ پاسخ داده شود.

مفهوم‌شناسی

تمکین (عام و خاص)

در فقه و حقوق ایران، «تمکین» به اطاعت زوجه از زوج در حدود روابط زناشویی گفته می‌شود. این تمکین را به دو بخش «عام» و «خاص» تقسیم می‌کنند. تمکین عام، شامل سکونت در منزل زوج، حسن معاشرت و رعایت شئون خانوادگی است. تمکین خاص، ناظر بر روابط جنسی زوجین بوده و نقش بنیادینی در استمرار زناشویی دارد. قانون‌گذار در ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی تصریح کرده است که امتناع زوجه از ایفای وظایف زوجیت بدون وجود مانع مشروع، موجب سقوط حق نفقه خواهد شد.

فقه‌های امامیه، مانند شیخ طوسی در النهایه و علامه حلی در تذکره الفقهاء، تمکین را از حقوق طبیعی و مسلم زوج دانسته‌اند. شهید ثانی نیز در مسالک الافهام به لزوم اطاعت زوجه در زمینه استمتاع اشاره دارد (Hajidehabadi & Akrami, 2017).

نشوز

«نشوز» در لغت به معنای سرکشی و مخالفت است. در فقه، نشوز به حالتی گفته می‌شود که یکی از زوجین از انجام وظایف زناشویی سر باز زند. نشوز زن شامل امتناع از تمکین خاص یا خروج از منزل بدون اذن شوهر است، در حالی که نشوز مرد با ترک نفقه، بدرفتاری و ترک معاشرت به‌نحو متعارف محقق می‌شود (Seyedi Banaei & Nadaei, 2018).

محسوب شده و در نتیجه، مسئولیت حقوقی برای وی به دنبال داشته باشد (Taromi, 2020).

ادله فقهی و حقوقی الزام به تمکین

مسئله الزام به تمکین یکی از مهم‌ترین آثار عقد نکاح است که از جنبه فقهی، حقوقی و عرفی قابل بررسی است. ادله‌ای که بر وجوب تمکین استناد شده، از منابع مختلفی چون قرآن، سنت، اجماع، عقل و قانون نشأت می‌گیرد.

الف. قرآن کریم

در قرآن آیات متعددی به وظایف زوجین نسبت به یکدیگر اشاره دارد. آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (نساء: ۳۴) بیانگر سرپرستی مرد و لزوم اطاعت زوجه در چارچوب خانواده است. همچنین در آیه «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» (بقره: ۲۲۳)، به روشنی از حق استمتاع زوج سخن گفته شده که مستلزم تمکین خاص است.

ب. روایات معصومین (ع)

در روایات اهل بیت (ع)، بر حق استمتاع مرد از همسر تأکید شده است. از امام باقر (ع) نقل شده است: «زنی که بدون عذر شرعی از همبستری با شوهرش امتناع ورزد، مورد لعنت فرشتگان خواهد بود». این روایت نه تنها حق مرد را در زمینه تمکین خاص تثبیت می‌کند بلکه آن را در زمره تکالیف شرعی زوجه قرار می‌دهد.

پ. اجماع فقهی

فقه‌های امامیه و اهل سنت، با اجماع، بر لزوم تمکین زوجه از زوج تأکید دارند. این اجماع ناشی از درک همگانی از فلسفه ازدواج در شریعت اسلامی است که یکی از اهداف آن، تأمین نیازهای جنسی زوجین است. ابن قدامه، شیخ مفید، علامه حلی و دیگر بزرگان نیز وجوب تمکین را از مسلمانات دانسته‌اند.

ت. عقل

از منظر عقل عملی نیز، عقد نکاح به عنوان یک قرارداد دوطرفه، مستلزم رعایت تعهدات طرفین است. چنان‌که در هر قراردادی اگر

از منظر فقهی، نشوز یک عنوان قصدی است؛ یعنی برای تحقق آن، وجود قصد و اراده آگاهانه در امتناع لازم است. چنان‌چه یکی از زوجین به سبب اختلال روانی مانند وسواس، قادر به ایفای وظایف خود نباشد، نمی‌توان او را ناشز یا ناشزه دانست (Khazaei et al., 2022).

وسواس

وسواس یکی از اختلالات روان‌شناختی مرتبط با طیف اضطراب است که به دو صورت فکری و عملی بروز می‌کند. وسواس فکری شامل افکار مزاحم و ناخواسته‌ای است که موجب اضطراب می‌شود و وسواس عملی، رفتارهای اجباری برای کاهش اضطراب ناشی از این افکار را شامل می‌شود (Garrison et al., 2003). در منابع فقهی، گرچه وسواس بیشتر به بُعد اخلاقی آن اشاره شده، اما در پژوهش‌های نوین حقوقی، وسواس به عنوان عامل مؤثر در عدم تمکین نیز تحلیل شده است. خزایی و همکاران در تحقیقی با عنوان «تحلیل فقهی-حقوقی تمکین زوجین در شرایط بیماری وسواس» بیان کرده‌اند که چون رفتار فرد وسواسی در موارد شدید غیرارادی است، عنوان نشوز نمی‌تواند بر او صدق کند (Khazaei et al., 2022).

رابطه نشوز با وسواس

در تحلیل رابطه نشوز با وسواس، باید به تفاوت «نشوز حقیقی» و «نشوز حکمی» توجه کرد. در نشوز حقیقی، فرد به صورت آگاهانه از تمکین امتناع می‌ورزد؛ اما در نشوز حکمی، ظاهر رفتار مشابه نشوز است اما عنصر قصد و اراده در آن غایب است. فرد وسواسی در حالت شدید، به دلیل اختلال در اراده و تشخیص، قادر به انجام تکالیف زناشویی نیست؛ بنابراین نمی‌توان او را مشمول عنوان ناشز دانست (Khazaei et al., 2022).

با این حال، چنانچه فرد وسواسی آگاهانه از مراجعه به درمان خودداری کند، این امتناع ممکن است مصداق تقصیر یا آزار

موضوع تأثیر اختلال وسواس بر الزام به تمکین از جمله مباحث نوپدید و چالشی در فقه و حقوق خانواده است. بررسی این موضوع مستلزم تحلیل هم‌زمان مفاهیم فقهی مانند نشوز و همچنین ویژگی‌های روان‌شناختی این بیماری است.

وسواس و تمکین

بیماری وسواس از منظر روان‌پزشکی، نوعی اختلال اضطرابی مزمن است که با افکار یا اعمال تکراری و کنترل‌ناپذیر همراه می‌شود. این بیماری می‌تواند عملکرد طبیعی فرد را در حوزه‌های مختلف زندگی مختل کند. اختلال وسواس در نوع شدید آن، ممکن است منجر به اختلال در روابط زناشویی شود؛ به‌گونه‌ای که فرد توان یا تمایل به انجام روابط زناشویی نداشته باشد.

نشوز و عنصر قصد

فقه‌های امامیه نشوز را مفهومی قصدی دانسته‌اند؛ به‌این معنا که امتناع باید از روی اراده و آگاهی صورت گیرد تا عنوان نشوز بر آن صدق کند. در مورد افراد وسواسی که به‌صورت غیرارادی از انجام تکلیف زناشویی ناتوان هستند، نمی‌توان از «نشوز واقعی» سخن گفت. بلکه در چنین حالتی، اگرچه ظاهر رفتار زن یا شوهر مشابه نشوز باشد، اما عنصر قصد و اراده در آن غایب است.

بر همین اساس، خزایی و همکاران تأکید می‌کنند که در صورت نبود قصد و آگاهی در امتناع، زوجه را نمی‌توان مشمول عنوان «ناشزه» دانست و آثار حقوقی مانند سقوط نفقه نیز به‌درستی بر او بار نمی‌شود.

امتناع از درمان و مسئولیت

موضوع مهم دیگری که در فقه و حقوق به آن پرداخته شده، «امتناع از درمان» است. اگرچه وسواس ممکن است موجب سلب اختیار در تمکین گردد، اما چنانچه فرد از مراجعه به درمان خودداری کند و این امتناع باعث آسیب به طرف مقابل شود، می‌توان آن را نوعی آزار یا تقصیر محسوب کرد. آدینه در این زمینه معتقد است که

یکی از طرفین از انجام تعهدات خود امتناع کند، طرف مقابل نیز از حقوق خود محروم می‌گردد. بنابراین، عقل نیز تمکین را به‌عنوان التزام ناشی از عقد نکاح، تأیید می‌کند (Rafiei, 2011).

ث. قانون مدنی و رویه قضایی

در حقوق ایران، ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی تصریح دارد: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند، مستحق نفقه نخواهد بود.» این ماده به‌طور مستقیم بر وجوب تمکین دلالت دارد و در رویه قضایی نیز دادگاه‌ها در صورت احراز نشوز، حکم به الزام زوجه به تمکین صادر می‌کنند.

همچنین ماده ۱۱۰۵ مقرر می‌دارد: «در روابط زوجین، ریاست خانواده از خصایص شوهر است.» این ماده نیز مؤید جایگاه مرد به‌عنوان مسئول خانواده و تأکید بر تمکین در چارچوب قانونی است.

ح. سنت و سیره عقلاء

سنت و عرف جامعه نیز بر وجود رابطه‌ای دوطرفه مبتنی بر تعهد و وظیفه در زندگی زناشویی تأکید دارد. عرف متعارف، امتناع غیرموجه از تمکین را خلاف اصول اخلاقی و اجتماعی تلقی می‌کند و آن را زمینه‌ساز فروپاشی خانواده می‌داند.

در مجموع ادله فقهی و حقوقی الزام به تمکین، مجموعه‌ای است از نصوص قرآنی، روایات، اجماع، اصول عقلی و قوانین مدون که همگی بر اهمیت ایفای نقش زناشویی از سوی زوجه تأکید دارند. با این حال، در مواردی چون بیماری روانی یا وسواس، باید به عنصر «اختیار و قصد» در تحقق تکلیف تمکین توجه داشت. اگر امتناع از تمکین ناشی از شرایطی باشد که فرد در آن فاقد اراده است، دیگر نمی‌توان وی را مشمول عنوان «ناشزه» دانست. این نکته زمینه‌ساز ورود به بحث‌های جدید در حوزه تطبیق قواعد سنتی با مسائل روان‌پزشکی معاصر است.

تأثیر بیماری وسواس بر الزام به تمکین

اسلام، هرچند تمکین به عنوان یکی از حقوق شرعی زوج مورد تأکید قرار گرفته و عدم آن در شرایط خاص می‌تواند پیگرد قانونی داشته باشد، اما آموزه‌های اخلاقی دین اسلام به‌ویژه در حوزه روابط خانوادگی، همواره بر مدارا، حسن معاشرت، و گذشت تأکید داشته‌اند.

در بسیاری از مواردی که یکی از زوجین، به‌ویژه زوجه، دچار اختلال وسواس فکری-عملی (OCD) است، طرح مستقیم دعوای الزام به تمکین، به‌جای کمک به حل مشکل، موجب تشدید تنش‌ها و تخریب بنیان خانواده می‌شود. از این رو، توصیه می‌شود در وهله نخست، به‌جای رجوع به مراجع قضایی، طرفین با بهره‌گیری از مشاوره‌های روانشناختی و میانجی‌گری‌های اخلاق‌مدار، درصدد حل اختلاف برآیند (Khosroshahi & Soleimani, 2019).

این رویکرد در فقه اسلامی نیز دارای سابقه است. برای مثال، فقهای مانند آیت‌الله مؤمن، ضمن پذیرش حق زوج در الزام به تمکین، بر لزوم لحاظ شرایط روحی و بیماری‌های روانی زوجه، از جمله اختلال وسواس، تأکید دارند و توصیه می‌کنند که زوج با رعایت عدالت، مهربانی، و صبر با چنین مواردی برخورد کند. همچنین، دیدگاه سیدی بنایی و ندایی (۱۳۹۷) نیز در همین راستا قرار دارد. ایشان در تحلیل اختلافات زناشویی، تأکید می‌کنند که التزام صرف به قواعد خشک حقوقی نه‌تنها نمی‌تواند مشکلات را حل کند، بلکه چه‌بسا به تعمیق بحران در روابط بین زوجین بینجامد. آن‌ها بر نقش سازنده‌ی اخلاق اسلامی در حل‌وفصل دعوای خانوادگی تأکید دارند و گذشت، انصاف و درک متقابل را از ارکان پایداری زندگی مشترک می‌دانند (Seyedi Banaei & Nadaei, 2018).

علاوه بر این، از منظر روان‌شناسی اسلامی نیز، راهبردهایی همچون تقویت صبر، گذشت، و شناخت علل بیماری‌های روانی مانند وسواس، در کنار درمان‌های تخصصی، می‌تواند به بازسازی روابط زناشویی کمک کند. بهره‌گیری از آموزه‌های اخلاقی اسلام، از

اقدام نکردن به درمان، می‌تواند نشانه‌ای از ارادی بودن رفتار باشد و آثار حقوقی مانند نشوز را بر آن مترتب ساخت. از منظر فقهی نیز، اصل «لا ضرر» و قاعده «دفع منکر» می‌تواند در چنین شرایطی مستند قرار گیرد تا مانع از استمرار وضعیت آسیب‌زا گردد (Hajidehabadi & Akrami, 2017).

ملاک عرفی و تشخیص پزشکی

تشخیص میزان شدت وسواس و ارادی یا غیرارادی بودن رفتار فرد، امری است که باید توسط پزشک متخصص تعیین شود. در این زمینه، نظر روان‌پزشک یا پزشکی قانونی اهمیت دارد و می‌تواند مبنای قضاوت قضایی قرار گیرد. در رویه قضایی نیز، گزارش پزشکی قانونی در موارد ادعای بیماری روانی، ملاک تصمیم‌گیری دادگاه قرار می‌گیرد (Alvari, 2017).

همچنین، عرف اجتماعی نیز در تحلیل وضعیت زناشویی مؤثر است. اگر رفتار یکی از زوجین به‌نحوی باشد که به‌شکل متعارف، امکان زندگی مشترک از بین برود، حتی اگر دلیل آن بیماری باشد، امکان اعمال ضمانت اجرای حقوقی همچون الزام به درمان، دادخواست طلاق یا سلب نفقه از سوی طرف مقابل وجود دارد. نهایتاً می‌توان گفت وسواس در صورتی که به حدی برسد که فرد مبتلا توان انجام تکالیف زناشویی را نداشته باشد، می‌تواند به‌عنوان مانع مشروع از تمکین تلقی گردد و آثار نشوز را مرتفع سازد. با این حال، اگر امتناع فرد از درمان، ناشی از تسامح یا سوءنیت باشد، رفتار او ممکن است به‌عنوان نشوز حکمی محسوب شود. بنابراین، تأثیر وسواس بر الزام به تمکین وابسته به شدت بیماری، قصد و اراده شخص و وضعیت عرفی و پزشکی آن است.

راهکارهای فقهی و حقوقی پیشنهادی

تقدم رویکرد اخلاقی بر حقوقی

یکی از مهم‌ترین راهکارهای پیشنهادی در مواجهه با مسئله تمکین در شرایط ابتلای یکی از زوجین به بیماری وسواس، تقدم نهادن به رویکرد اخلاقی بر رویکرد صرفاً حقوقی است. در مبنای فقهی

جمله توصیه به حسن معاشرت (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرِوفِ)، در این زمینه می‌تواند به عنوان راهکاری مکمل در کنار مقررات فقهی مورد استفاده قرار گیرد.

بنابراین، هرچند نظام حقوقی امکان طرح دعوای الزام به تمکین را برای زوج در صورت امتناع زوجه محفوظ می‌دارد، اما در موارد ابتلا به بیماری وسواس، تقدم بخشیدن به تدابیر اخلاقی، مشورتی و درمان‌محور، با اهداف دینی و انسانی حقوق خانواده هماهنگ‌تر است. این رویکرد نه تنها از بروز تخاصم‌های حقوقی پیشگیری می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ی درمان مؤثرتر و بازگشت آرامش به فضای خانواده را فراهم کند.

توجه به سلامت روانی و حساسیت‌های روحی

یکی دیگر از راهکارهای مهم فقهی و حقوقی که در این پژوهش پیشنهاد شده، ضرورت توجه به وضعیت سلامت روانی طرفین در دعوای خانوادگی، به‌ویژه در پرونده‌هایی است که یکی از زوجین به اختلال وسواس فکری-عملی (OCD) مبتلا است. تمکین، اگرچه در فقه اسلامی به عنوان یک حق برای زوج و تکلیف برای زوجه تعریف شده، اما اجرای این حق در شرایطی که یکی از طرفین دچار اختلالات روانی شدید باشد، می‌تواند با آسیب‌های جدی روان‌شناختی همراه شود و حتی موجب فروپاشی روانی فرد بیمار گردد.

در صورت تشدید علائم بیماری وسواس، اجرای الزامات حقوقی نظیر الزام به تمکین نه تنها فاقد کارایی است، بلکه می‌تواند موجب تشدید اضطراب، بروز رفتارهای پرخاشگرانه، یا انزوای فرد مبتلا شود و این مسئله در درازمدت موجب آسیب به هسته خانواده خواهد شد (Sanjari & Mohammadi, 2018). از این رو، شایسته است که دادگاه‌ها پیش از صدور حکم در چنین پرونده‌هایی، با بهره‌گیری از نظر کارشناسان روان‌پزشکی و روان‌شناسی، وضعیت سلامت روانی طرفین، به‌ویژه فردی که ادعای بیماری دارد، را به دقت بررسی کنند.

این رویکرد هم‌راستا با یافته‌های خزایی و همکاران (۱۴۰۱) است که در پژوهش خود به تأثیر منفی الزام قانونی به تمکین در زمان ابتلای یکی از زوجین به بیماری‌های روانی، از جمله وسواس، اشاره کرده‌اند. آنان معتقدند که فشارهای قانونی و رویه‌های قضایی سخت‌گیرانه می‌تواند اثرات زیان‌بار بر روان فرد بیمار داشته و نه تنها کمکی به حل مسئله نکنند، بلکه بر شدت بیماری بیفزایند و مقاومت درمانی ایجاد کنند.

از منظر فقهی نیز اصل «لا حرج» و قاعده «نفی ضرر» ایجاب می‌کند که در اجرای احکام شرعی، به شرایط خاص افراد توجه شود. چنان‌که در فتاوی بسیاری از فقها، اگر اجرای حکمی موجب حرج یا ضرر شدید برای مکلف گردد، می‌توان از اجرای آن موقتاً صرف‌نظر کرد. در همین راستا، می‌توان گفت اگر تمکین در شرایط خاص، سلامت روانی یکی از طرفین را به خطر اندازد، الزام قانونی به آن نه تنها خلاف مصلحت خانواده است، بلکه ممکن است با اصول فقهی نیز در تعارض قرار گیرد.

چشم‌پوشی از حقوق در برابر مصالح خانوادگی

یکی از راهکارهای مهم پیشنهادی در این پژوهش، توصیه به چشم‌پوشی از برخی حقوق فردی به منظور حفظ مصالح بزرگ‌تر خانوادگی است. این دیدگاه بر مبنای سنت اسلامی و عقلانیت فقهی استوار است که در آن، مصالح اجتماعی و ثبات نهاد خانواده در بسیاری از موارد بر احقاق صرف حقوق فردی اولویت می‌یابد. در واقع، در فقه اسلامی، حقوق با مسئولیت همراه است و این امکان وجود دارد که فرد برای نیل به یک مصلحت برتر، از اجرای حق خود صرف‌نظر کند.

در مواجهه با زوج یا زوجه‌ای که به بیماری وسواس مبتلاست، گاه پافشاری بر حقوق قانونی، به‌ویژه در قالب دعوای الزام به تمکین، نه تنها به نفع فرد نیست، بلکه می‌تواند منجر به تضعیف بنیان خانواده، تشدید تنش‌های روانی، و حتی فروپاشی زندگی مشترک شود (Abedi & Mirzaei, 2020). از این رو، پیشنهاد

جایگزین سازد. این رویکرد نه تنها در راستای تحکیم خانواده است، بلکه از بُعد انسانی و فقهی نیز قابل دفاع و موجه است.

درمان و نقش الزام قانونی

در مواجهه با بیماری روانی وسواس، به‌ویژه در چارچوب روابط خانوادگی، نمی‌توان تنها به توصیه‌های اخلاقی و صبر فرد مقابل اکتفا کرد، بلکه در برخی شرایط، نقش الزام قانونی نیز برجسته می‌شود. به‌ویژه در مواردی که فرد مبتلا، علیرغم آگاهی از بیماری خویش، از مراجعه به روان‌درمانگر یا مصرف داروهای تجویز شده خودداری می‌کند، این رفتار می‌تواند آثار حقوقی و فقهی مشخصی به دنبال داشته باشد.

وسواس یک اختلال شناخته‌شده و قابل درمان است و با بهره‌گیری از روان‌درمانی، دارودرمانی و تکنیک‌های رفتاری، می‌توان علائم آن را به میزان زیادی کنترل کرد. از این رو، چنانچه فرد مبتلا به وسواس، با وجود آگاهی از بیماری خود و اطلاع از امکان درمان، از مراجعه به درمانگر امتناع ورزد و این امتناع منجر به اختلال در زندگی مشترک شود، چنین رفتاری از منظر فقهی ممکن است مصداق «آزار» تلقی شده و در چارچوب نشوز قرار گیرد (Hosseini & Ghasemi, 2021).

این تحلیل با دیدگاه آدینه (۱۳۹۹) نیز هم‌خوانی دارد. وی در بررسی حقوقی خود پیرامون بیماری‌های روانی در روابط زوجین، بر این نکته تأکید دارد که خودداری از درمان در صورتی که به آسیب به طرف مقابل یا اختلال در ایفای حقوق زناشویی بینجامد، می‌تواند موجب مسئولیت مدنی و حتی تفسیر به‌عنوان ترک وظایف زناشویی گردد (Adineh, 2020). به بیان دیگر، خودداری عامدانه از درمان، به‌نوعی نادیده گرفتن آثار اجتماعی و خانوادگی بیماری تلقی شده و قابل پیگرد قانونی است.

از منظر فقهی نیز، هرچند بیماری می‌تواند در بسیاری از موارد، موجب تخفیف تکالیف و کاهش مسئولیت شود، اما این حکم در صورتی جاری است که فرد برای بهبود خود تلاش کرده یا در

می‌شود که در چنین شرایطی، فرد از موضع حق‌مدارانه صرف خارج شده و با رویکردی مصلحت‌گرایانه، حفظ آرامش و انسجام خانوادگی را بر پیگیری حقوقی اولویت دهد.

این نگاه، با دیدگاه طارمی (۱۳۹۹) نیز هم‌سو است. وی در تحلیل تعارضات زناشویی، به این نکته اشاره دارد که استفاده نابجا از ابزارهای حقوقی در روابط خانوادگی، به‌ویژه در مواردی که یک طرف با مشکلات روانی یا اختلالات رفتاری مواجه است، می‌تواند کارکردهای نهاد خانواده را مختل کرده و فضای امن عاطفی را به میدان تقابل حقوقی تبدیل کند. به‌جای آن، طارمی بر نقش گذشت، فداکاری و مدارا در استحکام زندگی مشترک تأکید دارد (Taromi, 2020).

از منظر آموزه‌های اخلاق اسلامی نیز این توصیه جایگاه والایی دارد. قرآن کریم در آیه معروف «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» زوجین را به رفتار نیکو، مبتنی بر محبت و گذشت دعوت می‌کند، و روایات متعددی از اهل بیت (ع) نیز صبر، اغماض، و درک متقابل را از ابزارهای ضروری برای مدیریت اختلافات زناشویی برمی‌شمارند.

فقه‌های معاصر نیز در بسیاری از موارد، اجرای برخی حقوق را مشروط به رعایت مصالح بالاتر می‌دانند. به عنوان نمونه، در برخی فتاوا، اگرچه حق طلاق یا تمکین به رسمیت شناخته شده، اما توصیه شده که تا حد امکان از آن اجتناب شود، به‌ویژه اگر اجرای آن منجر به ضرر یا حرج شدید برای یکی از طرفین یا فرزندان شود.

بر این اساس، در مواردی که اختلال وسواس باعث اختلال در روابط زناشویی شده است، و بیمار به دلیل وضعیت روحی قادر به انجام کامل وظایف زناشویی نیست، بهترین رویکرد آن است که طرف مقابل با درک شرایط خاص وی، از پیگیری‌های قضایی صرف‌نظر کرده و راهکارهای درمانی، روان‌شناختی و اخلاقی را

وضعیتی غیرارادی باشد. در غیر این صورت، استمرار رفتار آسیب‌زا به بهانه بیماری و عدم اقدام برای درمان، می‌تواند به عنوان نوعی تقصیر تلقی شود. قاعده «لا ضرر» در اینجا می‌تواند مبنای فقهی الزام به درمان تلقی گردد؛ چراکه فرد نباید به واسطه بی‌توجهی به درمان، موجب ورود ضرر به همسر یا اعضای خانواده گردد.

از منظر حقوق خانواده نیز می‌توان استدلال کرد که فرد مبتلا، با وجود پیشنهاد های درمانی و توصیه های کارشناسان، اگر همچنان از درمان امتناع کند، در معرض محدود شدن برخی حقوق قانونی خود خواهد بود. برای نمونه، در پرونده های الزام به تمکین یا تقاضای طلاق، دادگاه می‌تواند این امتناع را نوعی قصور و نشوز تلقی کرده و تصمیم خود را بر اساس آن اتخاذ کند.

در نتیجه، یکی از راهکارهای کلیدی برای حفظ تعادل در روابط خانوادگی در موارد ابتلای یکی از زوجین به وسواس، شناسایی نقش الزام قانونی در کنار ملاحظات اخلاقی است. الزام به درمان، در موارد شدید و آسیب‌زا، می‌تواند به عنوان ابزاری مشروع و مؤثر در چارچوب حقوقی و فقهی مورد استفاده قرار گیرد، تا ضمن حمایت از حقوق طرف مقابل، به سلامت روانی و پایداری خانواده نیز کمک شود (Adineh, 2020).

داوری پزشکی و عرفی

تشخیص مرز بین اختیار و اجبار در رفتار وسواسی و تعیین آن که آیا فرد مبتلا به اختلال وسواس قادر به انجام وظایف زناشویی خود است یا خیر، مسأله‌ای پیچیده و نیازمند تخصص است. این تشخیص نه تنها باید از سوی متخصصین روان‌پزشکی و پزشکی قانونی انجام شود، بلکه برای رسیدن به حکمی عادلانه و متناسب با وضعیت فرد، باید به عرف اجتماعی و نظر کارشناسان غیرپزشکی نیز توجه شود. در واقع، اگرچه نظرات پزشکی به عنوان مبنای اصلی تشخیص وضعیت بیمار مورد استفاده قرار می‌گیرد،

اما داوری عرفی نیز می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های قضایی نقشی مکمل و مؤثر ایفا کند.

در مواردی که تشخیص دقیق پزشکی ضروری است، نظر روان‌شناسان و روان‌پزشکان برای ارزیابی وضعیت بیماری و سواس و تأثیر آن بر توانایی فرد در ایفای وظایف زناشویی و روابط خانوادگی اهمیت ویژه‌ای دارد. همچنین، داوری عرفی که مبتنی بر تجارب اجتماعی و شناخت عمومی از شرایط مشابه است، می‌تواند در کنار نظر پزشکی به قاضی در صدور رأی کمک کند تا حکمی عادلانه و منصفانه صادر شود که هم ملاحظه وضعیت روانی فرد بیمار و هم نیازهای خانواده را در نظر بگیرد (Kazemi, 2017 & Pourhosseini).

این دیدگاه با نظر رفائی (۱۳۹۷) نیز هم‌راستا است که به اهمیت ترکیب نظر پزشکی و داوری عرفی در مسائل حقوقی، به‌ویژه در زمینه‌های مرتبط با اختلالات روانی، تأکید دارد. وی بر این باور است که در دعاوی خانوادگی، به‌ویژه مواردی که به سلامت روانی یکی از طرفین مربوط می‌شود، نظر کارشناسان اجتماعی و داوری عرفی می‌تواند مکمل نظر فقهی و حقوقی باشد و کمک کند تا تصمیم‌گیری‌های قضائی با توجه به پیچیدگی‌های روانی و اجتماعی، منصفانه‌تر و مناسب‌تر صورت گیرد (Refaei, 2018).

در همین راستا، می‌توان استدلال کرد که داوری عرفی به قاضی این امکان را می‌دهد که علاوه بر بررسی دقیق شرایط پزشکی، به ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه نیز توجه داشته باشد و از این طریق تصمیمی را اتخاذ کند که نه تنها بر مبنای فقه و قانون باشد، بلکه به شرایط واقعی افراد و جامعه نیز نزدیک‌تر باشد. از این رو، ترکیب نظر پزشکان متخصص با داوری عرفی می‌تواند ضامن صدور حکمی باشد که هم حقوق فرد بیمار و هم مصالح خانواده را در نظر بگیرد.

نتیجه‌گیری

و مراجع قضائی به مشاوره‌های روان‌پزشکی و داورهای تخصصی توجه بیشتری داشته باشند.

الزام به مشاوره‌های درمانی پیش از درخواست طلاق

در مواردی که یکی از زوجین مبتلا به اختلالات روانی نظیر وسواس باشد، پیشنهاد می‌شود که قبل از هرگونه اقدام قانونی برای طلاق یا الزام به تمکین، زوجین ملزم به شرکت در جلسات مشاوره روان‌شناسی یا درمانی شوند. این اقدام می‌تواند به حفظ سلامت روانی طرفین و جلوگیری از تصمیمات شتاب‌زده و آسیب‌زا کمک کند.

تقویت داور عرفی و نظر کارشناسان اجتماعی

با توجه به تأثیرات فرهنگی و اجتماعی، پیشنهاد می‌شود که در موارد مشابه، نظر کارشناسان اجتماعی و داور عرفی در کنار نظر فقهی و پزشکی، به‌عنوان مشاوره‌های تکمیلی در تصمیم‌گیری‌های قضائی در نظر گرفته شود. این امر می‌تواند به دادگاه‌ها کمک کند تا در راستای منافع بلندمدت خانواده‌ها و حفظ بنیان اجتماعی، تصمیمات متناسب و مؤثری اتخاذ کنند.

آموزش و آگاهی‌رسانی عمومی در زمینه بیماری‌های روانی

به‌منظور کاهش تابوها و سوءتفاهم‌های موجود در خصوص بیماری‌های روانی، از جمله وسواس، پیشنهاد می‌شود که برنامه‌های آموزشی و آگاهی‌بخشی در سطح جامعه برگزار شود. این برنامه‌ها می‌توانند به افراد کمک کنند تا با بیماری‌های روانی آشنا شده و در صورت نیاز، از درمان‌های مناسب بهره‌برداری کنند، بدون آنکه احساس شرم یا استیگما کنند.

بازنگری در فرآیندهای قضائی و ایجاد رویه‌های حمایتی برای

افراد مبتلا به اختلالات روانی

پیشنهاد می‌شود که سیستم قضائی کشور، فرآیندهای ویژه‌ای برای رسیدگی به دعاوی خانوادگی که شامل افراد مبتلا به اختلالات روانی هستند، طراحی کند. این فرآیندها باید با هدف حفظ آرامش

بر اساس بررسی‌های فقهی و حقوقی در این پژوهش، به وضوح مشخص شد که بیماری وسواس می‌تواند تأثیرات جدی بر روابط زناشویی و الزامات قانونی مربوط به تمکین در خانواده‌ها بگذارد. در بسیاری از موارد، بیماری وسواس به‌ویژه در سطوح شدید آن، می‌تواند توانایی فرد را برای انجام وظایف زناشویی محدود کند و موجب ایجاد تنش‌های روانی و اجتماعی در رابطه زناشویی گردد. در این شرایط، الزام به تمکین قانونی یا اجرای سایر حقوق زناشویی، بدون توجه به وضعیت روانی و پزشکی طرفین، می‌تواند به‌جای ایجاد آرامش، به فروپاشی بنیان خانواده منجر شود.

با این حال، فقه اسلامی و حقوق مدنی ایران به این موضوع توجه کرده و در مواردی که سلامت روانی فرد به‌طور جدی آسیب دیده است، امکان تخفیف یا معافیت از برخی تکالیف و الزامات زناشویی را پیش‌بینی کرده است. از این رو، در مواردی که اختلالات روانی نظیر وسواس به‌حدی شدید باشد که فرد قادر به ایفای حقوق زناشویی نباشد، لازم است تا از رویکردهای اخلاقی و درمانی به‌جای برخوردهای حقوقی صرف استفاده شود.

همچنین، نظر روان‌پزشکان و کارشناسان پزشکی قانونی، در کنار داور عرفی، می‌تواند به قاضی کمک کند تا با آگاهی کامل از شرایط فرد بیمار، تصمیمات قانونی را اتخاذ کند. در این میان، مهم‌ترین مسأله، رعایت توازن بین حقوق فردی و مصلحت خانوادگی است، به‌طوری‌که با حفظ کرامت انسانی و توجه به وضعیت روانی فرد بیمار، به بهترین راه‌حل برای حفظ بنیان خانواده دست یابیم.

پیشنهادهای

گنجاندن مسائل روان‌شناختی در قوانین خانواده

یکی از پیشنهادات اساسی این پژوهش، گنجاندن مباحث روان‌شناختی و آسیب‌شناسی رفتاری در قوانین و مقررات حقوق خانواده است. به‌ویژه در مواردی که اختلالات روانی به‌طور مستقیم تأثیرگذار بر روابط زناشویی هستند، لازم است که دادگاه‌ها

خانواده و تأمین حقوق افراد مبتلا به اختلالات روانی، بدون فشار

اضافی روانی و جسمی، صورت گیرد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The concept of marital compliance (tamkin) in Islamic jurisprudence and Iranian law serves as a critical pillar in maintaining the stability of the marital relationship. Traditionally defined as the wife's obedience to her husband in marital life—especially in matters of cohabitation and sexual relations—this concept is dual-faceted: general compliance (such as cohabitation and good conduct) and specific compliance (sexual availability). The duty of compliance is reinforced by legal provisions, notably Article 1108 of the Iranian Civil Code, which predicates the wife's entitlement to financial support (nafaqah) on the fulfillment of her conjugal obligations. However, emerging psychological and psychiatric insights challenge the rigidity of this framework, especially when one of the spouses suffers from debilitating disorders such as obsessive-compulsive disorder (OCD). OCD, recognized in both psychiatric and jurisprudential literature, presents a unique dilemma: it may prevent voluntary fulfillment of spousal duties while simultaneously eliciting legal consequences traditionally associated with intentional disobedience, or nushuz. This study seeks to reconcile the doctrinal foundations of tamkin and nushuz with contemporary psychiatric understandings of OCD, examining whether the involuntary nature of certain behaviors should exempt the affected party from legal repercussions, particularly loss of marital rights such as maintenance (Hajidehabadi & Akrami, 2017; Seyedi Banaei & Nadaei, 2018). To advance this inquiry, the study applies a descriptive-analytical methodology that involves jurisprudential exegesis, legal analysis, and a critical review of psychiatric

literature. The analysis distinguishes between “true nushuz,” which implies intentional refusal to fulfill spousal duties, and “apparent nushuz,” wherein the refusal is caused by conditions beyond the individual's control, such as severe OCD. Scholarly sources such as the works of Sheikh Tusi and Allameh Hilli affirm the necessity of intent in assigning legal culpability for nushuz. Thus, a spouse incapacitated by OCD, especially in its compulsive or obsessive manifestations, cannot be reasonably labeled as disobedient in the absence of deliberate noncompliance (Khazaei et al., 2022). Nonetheless, this protection is conditional. If the afflicted spouse refuses to seek treatment, their inaction may constitute a form of intentional harm, potentially reactivating the legal apparatus of nushuz. This duality underscores the importance of discerning between non-volitional dysfunction and willful negligence, a distinction that the study articulates through textual evidence, medical criteria, and analogical reasoning grounded in fiqh. Moreover, the study delineates the jurisprudential concept of darar (harm) and the legal principle of la-zarar (no harm), both of which support the notion that rights and duties in marriage are reciprocal and contingent upon the absence of undue harm to either party.

In addressing the role of OCD in altering the framework of marital obligations, the article draws upon medical literature to classify the condition as a form of chronic anxiety disorder that impairs volitional behavior. Obsessive thoughts and compulsive rituals can intrude upon all facets of life, including sexual intimacy and shared domestic life. In advanced cases, individuals may be unable to

initiate or reciprocate spousal interaction due to severe psychological distress. Under such circumstances, the traditional criteria for tamkin and its violation via nushuz must be critically re-examined. The study argues that Islamic jurisprudence has built-in mechanisms for contextualizing legal obligations based on capability. For example, the jurisprudential principle of "no duty beyond capacity" (la yukallif Allahu nafsan illa wus'aha) is aligned with modern psychiatric understanding and supports the notion of conditional exemption from duties due to incapacitation (Garrison et al., 2003). Furthermore, Islamic legal thought, as demonstrated in the rulings of contemporary jurists, acknowledges that psychological suffering can negate the legal effects of certain actions or inactions. Thus, a wife with documented severe OCD, who is unable to fulfill sexual obligations, should not be subjected to penalties associated with nushuz, including loss of nafaqah or eligibility for forced compliance. However, this leniency is not absolute. If the individual consciously refuses diagnosis or treatment, they may forfeit the legal immunities otherwise granted to mentally incapacitated individuals (Taromi, 2020).

The article also investigates the ethical dimensions of tamkin in Islamic ethics and the broader implications of enforcing marital obligations in cases involving mental illness. While jurisprudential texts assert the legitimacy of coercive remedies (e.g., legal summons or even annulment of marriage) in response to persistent nushuz, Islamic ethics promotes values of compassion, empathy, and mutual respect within the family. Prominent scholars such as Ayatollah Momen and contemporary jurists like Seyedi Banaei advocate for a non-punitive, reconciliatory approach when addressing marital discord involving mental illness (Seyedi Banaei & Nadaei, 2018). From this ethical vantage point,

the enforcement of tamkin becomes a relational endeavor rather than a strictly legalistic one. Additionally, the study argues that alternative dispute resolution methods—including counseling and mediation—can be more effective in preserving marital harmony than litigation, particularly when one spouse is mentally vulnerable. Islamic ethics, underpinned by Qur'anic verses such as "And live with them in kindness" (Qur'an 4:19), and hadith literature on mutual tolerance and mercy, further bolster the idea that tamkin should not be pursued at the expense of a spouse's mental health. Accordingly, legal reforms may be necessary to allow for greater judicial discretion and the integration of psychiatric evaluation into court procedures dealing with compliance-related cases.

The study then shifts to consider the interplay of legal duty, medical diagnosis, and societal expectation in adjudicating cases of non-compliance caused by OCD. Iranian courts, drawing from both statutory law and customary practice, often rely on forensic medical evaluations to determine whether a spouse is fit to meet marital obligations. Such assessments play a crucial role in distinguishing between deliberate nushuz and incapacity-based non-compliance. The article stresses the need for multidisciplinary decision-making in such cases, where medical professionals, jurists, and social workers collaborate to assess the context holistically. In this light, psychiatric evaluations should not merely inform the court but should guide the determination of rights, responsibilities, and remedies. In alignment with this perspective, Kazemi argues that judicial reliance on medical experts must be complemented by consideration of cultural and societal norms, which can shape the perception and experience of both illness and marital obligations (Kazemi & Pourhosseini, 2017). This dual reliance on medical and customary standards ensures that rulings are not only

legally sound but also socially intelligible and emotionally sustainable. For example, a woman from a conservative background may face unique stigmas that hinder her from seeking treatment for OCD, and these socio-cultural dynamics should inform the court's approach to enforcement or exemption from tamkin.

Ultimately, the article proposes several jurisprudential and policy recommendations. First, it urges legal scholars and policymakers to revisit the rigid interpretation of tamkin and adapt its criteria in line with contemporary psychological science. Second, it advocates for the codification of mental illness considerations into civil family law, particularly with regard to nushuz and maintenance rights. Third, it suggests that judicial training programs incorporate modules on mental health literacy to better equip judges for cases involving psychiatric disorders. Fourth, it recommends that family courts institutionalize pre-litigation counseling sessions for couples dealing with mental illness, thereby shifting the emphasis from litigation to rehabilitation. Lastly, it calls for the integration of Islamic ethical principles with legal adjudication to ensure that rulings are not only juridically correct but also spiritually and socially just. These suggestions reflect a broader vision for harmonizing traditional Islamic jurisprudence with modern psychological insights—a vision that respects both the sanctity of marital obligations and the dignity of those suffering from mental disorders. Through such a holistic approach, the law can serve not only as an enforcer of duties but as a facilitator of compassion, healing, and marital solidarity.

In conclusion, the presence of obsessive-compulsive disorder in one of the spouses presents a substantial challenge to the application of traditional marital duties, particularly the obligation of compliance. The article demonstrates that while Islamic law

provides a robust framework for assigning rights and obligations, it also allows for flexibility in cases of medical incapacity. Distinguishing between volitional and non-volitional non-compliance is critical for fair adjudication. Courts must strike a balance between enforcing marital obligations and accommodating genuine psychological impairments. This balance requires an interdisciplinary approach that incorporates jurisprudential reasoning, medical expertise, and ethical reflection. Only through such integration can family law fulfill its ultimate purpose: preserving human dignity while upholding the moral and legal foundations of marriage.

References

- Abedi, R., & Mirzaei, N. (2020). Psychological Approach to Family Disputes: Examining the Impact of Mental Disorders on the Effectiveness of Legal Interventions. *Quarterly Journal of Applied Psychology*, 10(38), 87-105.
- Adineh, S. (2020). Legal Examination of Mental Disorders in Spousal Relationships with Emphasis on Therapeutic Responsibility. *Quarterly Journal of Law and Psychology*, 4(15), 94-98.
- Alvari, M. (2017). The Role of Forensic Medicine in Proving Mental Illnesses in Family Disputes. *Quarterly Journal of Iranian Forensic Medicine Sciences*, 5(16), 81-96.
- Garrison, C. Z., Jackson, K. L., Marsteller, F., McKeown, R. E., & Addy, C. L. (2003). Obsessive-Compulsive Disorder in Adolescents: Prevalence, Comorbidity, and Functional Impairment. *Journal of the American Academy of Child & Adolescent Psychiatry*, 42(5), 564-571.
- Hajidehabadi, A., & Akrami, H. (2017). Application of the Rule of No Harm in Family Conflicts. *Journal of Systematic Jurisprudence*, 1(2), 61-80.
- Hosseini, S. M., & Ghasemi, Z. (2021). Jurisprudential and Legal Examination of the Concept of Disobedience and Its Emerging Manifestations in Married Life. *Quarterly Journal of Family Jurisprudence and Law*, 2(6), 73-96.
- Kazemi, Z., & Pourhosseini, A. (2017). Psychological and Jurisprudential Analysis of Disobedience in Light of Mental Disorders in Spousal Relationships. *Quarterly Journal of Comparative Legal Studies*, 8(30), 115-138.
- Khazaei, M. R., Ahmadi, M., & Naderi, F. (2022). Jurisprudential-Legal Analysis of Spousal Obedience in the Context of Obsessive-

Compulsive Disorder. *Quarterly Journal of Contemporary Islamic Jurisprudence and Law Studies* VL - 3(9), 78-99.

Khosroshahi, A., & Soleimani, A. (2019). The Role of Obsessive-Compulsive Disorder in Marital Conflicts and Psychotherapy Solutions. *Quarterly Journal of Psychology and Educational Studies*, 5(19), 75-94.

Rafiei, S. M. (2011). Jurisprudential and Legal Foundations of the Obligation to Obedience. *Quarterly Journal of Islamic Jurisprudence and Law Research*, 8(22), 135-158.

Refaei, A. (2018). The Role of Customary Arbitration in Resolving Family Disputes Based on Mental Disorders. *Quarterly Journal of Social Justice and Legal Psychology*, 2(5), 152-155.

Sanjari, F., & Mohammadi, F. (2018). Examining the Impact of Obsessive-Compulsive Disorder (OCD) on the Quality of Family and Marital Relationships. *Journal of Clinical Psychology and Personality*, 6(22), 45-62.

Seyedi Banaei, S. S., & Nadaei, M. (2018). Jurisprudential-Legal Analysis of Disobedience in Spousal Relationships. *Quarterly Journal of Family Law (Special Issue on Women's Rights)*, 5(18), 41-62.

Taromi, A. (2020). Reflections on Family Law and the Role of Ethics in Resolving Marital Conflicts. *Journal of Contemporary Islamic Law*(12), 55-72.